



بسیاری از مراجع و فقهای عظام کنونی مخالف فلسفه هستند/ نگاهم به مدرنیته سطحی نیست

مهدی نصیری پژوهشگر حوزه دین و فلسفه در گفتگو با خبرگزاری مهر به بررسی جریانهای ضد فلسفه در اسلام، حکمت متعالیه صدر، مکتب تفکیک، کلام شیعه و مدرنیته پرداخته است.

مهدی نصیری پژوهشگر حوزه دین و فلسفه در گفتگو با خبرگزاری مهر به بررسی جریانهای ضد فلسفه در اسلام، حکمت متعالیه صدر، مکتب تفکیک، کلام شیعه و مدرنیته پرداخته است. بسیاری از ریزش های اعتقادی در دوران جدید محصول عدم فهم درست مدرنیته و تجدد است. معمولاً این سوال پیش می آید که چرا آنها که کافر بودند پیشرفت کردند ولی ما که مسلمانیم پیشرفت نداشتیم. حرف ما این است که در صورت فهم درست بنیان های نظری مدرنیته و نتایج عینی و عملی آن، صورت مسئله ای که سید جمال مطرح کرده تحت عنوان پیشرفتگی غرب و عقب ماندگی شرق از اساس غلط خواهد بود. چه کسی گفته آنچه که غرب به آن رسیده پیشرفت به معنای کمال است؟ این موضوع بخشی از مصاحبه گروه دین و اندیشه خبرگزاری مهر با مهدی نصیری است که در ادامه از نظر می گذرد. مهدی نصیری پژوهشگر علوم دینی و فلسفه و از منتقدان فلسفه و تجدد است.

جریانات ضد فلسفه در جهان اسلام ریشه در چه عواملی دارند؟

فلسفه از بدو ورود به جهان اسلام با نهضت ترجمه متون یونانی توسط بنی امیه و بنی عباس، پیوسته با مخالفت های جدی بویژه در عالم تشیع مواجه بود. اساساً بسیاری از آموزه های اهل بیت (ع) و احادیث ایشان و بلکه آیات قرآن ناظر به رد و نقد مبانی فلسفی است. به عنوان مثال خداوند در سوره توحید می فرماید: «وَلَمْ يَلِدْ» مفهومش این است که رابطه خداوند با جهان و هستی رابطه زایش و صدور نیست. برخلاف آنچه که فلاسفه می گویند که هستی از ذات خداوند متطور یا مترشح و یا صادر شده است. بر اساس مبانی برهان و قرآن، خداوند جهان را بدون خمیرمایه و مواد ازلی و لا من شیء آفریده است. و یا آیه «وَلَمْ يَلِدْ» لیس کمثله شیء» نفی هرگونه تشبیه بین خدا و مخلوقات می کند در حالی که فلسفه و حکمت متعالیه قائل به سنخیت و بلکه عینیت خالق و مخلوق است. و یا مثلاً امام رضا (ع) می فرمایند: «وَلَمْ يَلِدْ» کنه تفریق بین و بین خلقه» یعنی کنه و حقیقت ذات احدیت، جدایی ذاتی و ایتی بین او با مخلوقات است نه سنخیت و یا عینیت.

این جریانهای ضد فلسفه در شیعه از چه زمانی قابل شناسایی هستند؟

جدای از قرآن و اهل بیت (ع) که عرض کردم اولین ردیه بر ارسطو توسط هشام بن حکم از شاگردان برجسته امام صادق (ع) نوشته شده است. در کتب رجال داریم که هشام، ردیه ای بر ارسطو دارد؛ اگرچه آن رساله الان در اختیار ما نیست. جعفر برمکی وقتی در مورد هشام به هارون الرشید شکایت کرد یکی از اتهامهایی که به هشام می زند ضد فلسفه بودن او و مخالفتش با فلاسفه است. فضل بن شاذان که صحابی سه امام بزرگوار شیعه است نیز در رد مبانی فلسفی آثاری دارد.

عالمان شیعه که از سر مخالفت و ضدیت با فلسفه برآمدند چه کسانی بودند؟

در تاریخ تشیع، شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابوالصلاح حلبی، علامه حلی، علامه مجلسی و عموم فقها و متکلمان شیعه مبانی فلسفی را رد می کردند و از موضع کلام عقلی و برهانی شیعه به تبیین اصول عقاید می پرداختند. به ویژه علامه حلی که نسبت به فلسفه موضع سختی داشت. فقط در دو مقطع تاریخ، فلسفه در حوزه های علمیه تشیع رواج پیدا می کند. یکی مقطع صفویه با ظهور چهره هایی مثل میرداماد و ملاصدرا بود که البته در همان مقطع نیز جبهه مخالف، مقاومت و مخالفت بسیاری می کند که از جمله عالمان جبهه مخالف در این مقطع مرحوم علامه مجلسی و ملا محمد طاهر مؤمن قمی بودند. بعد از آن مقطع هم تا دوران ما در حوزه های تشیع ردیه های فراوانی بر فلسفه ملاصدرا نوشته می شود اگر چه خیلی از این رساله ها تجدید چاپ نشده ولی به هر حال نسخ خطی و یا چاپ قدیم آنها در کتابخانه ها موجود است.

درباره مقطع زمانی دوم که فلسفه تا حدودی رواج پیدا می کند بفرمائید؟

مقطع دوم در نیم قرن اخیر بعد از مرحوم آیت الله بروجردی است که فلسفه در حوزه تشیع بویژه در قم ترویج پیدا می کند. آقای بروجردی سخت مخالف ترویج فلسفه در حوزه ها بویژه فلسفه ملاصدرا و حکمت متعالیه بودند و حتی با چاپ اسفار هم مخالفت می کردند، اما بعد از رحلت ایشان با ظهور مرحوم علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم، تدریس اسفار و ترویج فلسفه صدرایی آغاز می

شود و پس از انقلاب به اوج خود می رسد.

البته در این مقطع نیز جریان مخالف فلسفه در حوزه اگر چه ممکن است ظهور و بروز بیرونی و رسانه ای زیادی نداشته باشد اما بسیار قوی است. بسیاری از مراجع و فقهای عظام کنونی مخالف فلسفه به خصوص از نوع صدرایی آن که با عرفان یونانی و تصوف ممزوج است، می باشند.

مثلا کدام یک از مراجع؟

آیات عظام صافی، مکارم، وحید خراسانی، نوری همدانی در قم و سیستانی و بشیر و فیاض در نجف.

ببینید به عنوان نمونه نظریه وحدت وجود، عصاره همه فلسفه ملاصدرا و به اصطلاح حکمت متعالیه است. همان چیزی که از آن با عبارت «#بسیط الحقیقه کل الاشیاء» یاد می شود. بر اساس این نظریه دوگانگی حقیقی و ذاتی بین خالق و مخلوق و خدا و خلق انکار می شود و گفته می شود که ما در عالم یک وجود و موجود بیشتر نداریم و آن وجود بی نهایت ذات خداوند است و سایر موجودات مانند انسان، حیوان، ماه و خورشید و سنگ و چوب و... همه مراتبی و حصه هایی و یا ترشحات و فیضاناتی از آن وجود بی نهایت هستند. این نظر به اتفاق همه فقهای تشیع از جمله عموم فقها و مراجع کنونی عقیده ای بر خلاف ضروریات دینی و مسلمات ادیان توحیدی است و حتی فقهی مثل شهید سید محمد باقر صدر در برابر آن صریحا موضع گیری می کند. این موضع فقها در برابر نظریه وحدت وجود در کتاب عروة الوثقی مرحوم سید محمد کاظم یزدی که همراه با حواشی فقهای نسل پیش و نسل کنونی است، منعکس است.

موضع شما نسبت به وحدت وجود و تفاوت دیدگاهی که در این خصوص با حجت الاسلام و المسلمین غرویان در مناظره تلویزیونی داشتید، چه بود؟

نظریه وحدت وجود یکی از غیر عقلانی ترین نظریه هایی است که تاکنون از ذهن بشر تراوش کرده است. این که ما هستی و جهان مادی را بی نهایت بدانیم و این بی نهایت را با پردازشهایی فلسفی مثل بسیط الحقیقه و صرف الوجود و وجود حقه حقیقه و از این دست تعبیر و اصطلاحات، به جای خدای احد و واحد بنشانیم، در عین آن که مخالف با ضروریات و مسلمات قران و مبانی توحیدی اهل بیت (ع) است، بر خلاف بداهتهای عقلی است. جالب است بدانید که ابن عربی که یکی از قائلان به وحدت وجود است و بر ملاصدرا هم تاثیر زیادی داشته است در یکی از آثارش تصریح می کند که این نظریه مستلزم اجتماع نقیضین و ضدین است. یعنی این که یک موجودی هم کل الاشیاء باشد و هم واحد و احد و غیر مرکب و غیر متجزی، به معنای جمع دو ضد و نقیض یعنی وحدت و کثرت در موضوع واحد است و جالبتر این که بعد می گوید اما ما این نظریه را می توانیم با شرع اثبات کنیم یعنی این که از دید جناب ابن عربی، شرع موید امکان اجتماع نقیضین و ضدین است!! روشن است که ضد عقلی ترین حرف در عالم فکر و اندیشه و عقاید این است که کسی اجتماع نقیضین را آن هم در ذات الهی جایز و واقع بداند.

حرف آقای غرویان در آن مناظره این بود که ما قائل به عینیت خالق و مخلوق نیستیم و مخلوقات را آیات الهی و تجلی خداوند می دانیم. اگر مقصود ایشان از آیه الهی بودن و یا تجلی خداوند بودن جهان و هستی این است که مخلوق و آفریده خداوند است که خداوند آن را بدون سابقه وجودی آفریده است و وجود آن نشانه و آیتی از خالقیت و قدرت و حکمت و تدبیر خداوندی است، این قطعا حرف فلسفه و به خصوص حکمت متعالیه نیست و حرف متکلمان شیعه است اما اگر مقصودشان این است که هستی و مخلوقات حصه و مرتبه و رشحه ای از وجود خداوند است، این همان نظریه وحدت وجود فلسفی است که بر خلاف برهان و مبانی توحیدی قران و اهل بیت (ع) است.

جریانهای ضد فلسفی معاصر کدامند؟

در دوران معاصر یعنی 60-50 سال اخیر، جریان مکتب تفکیک را در مشهد داریم که با مرحوم میرزا مهدی اصفهانی شروع می شود و بعد با مرحوم آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی ادامه پیدا می کند و الان هم با افرادی چون استاد محمد رضا حکیمی و آیت الله سیدان ادامه دارد. منتها همه مخالفان فلسفه و عرفان در دوره معاصر منحصر به جریان مکتب تفکیک نیستند. جریانهای دیگری نیز هستند که با جریان مکتب تفکیک اختلاف نظرهایی در پاره ای از مسائل دارند. مثل آن که کسانی از تفکیک مثل خود مرحوم میرزا مهدی اصفهانی قائل به خدانشناسی فطری در برابر خدانشناسی عقلی هستند، (اگر چه اکنون کسانی مثل آقایان حکیمی و سیدان بر عقلانیت و توحید عقلی منبعث از تعالیم اهل بیت علیهم السلام تاکید دارند) در حالی که جریان کلامی مخالف فلسفه، توحید را اساسا عقلی می داند و معرفت فطری خداوند را هم به معرفت عقلی ارجاع می دهد. در این طیف امثال حضرات آیات صافی گلپایگانی و

وحید خراسانی قرار دارند که در واقع استمرار جریان کلامی تشیع و متکلمان برجسته شیعه نظیر علامه حلی و علامه مجلسی هستند.

در کلام شیعی ای که شما از آن صحبت می کنید جایگاه عقل کجاست؟

بر اساس آموزه های قرآن و عترت، عقل حجت باطنی الهی است و در مساله توحید و اثبات وجود خداوند این عقل است که حرف اول و آخر را می زند و ما در پرتو عقل است که قائل به خالق برای عالم می شویم. در غیر مساله توحید در مسائل دیگری نیز عقل نقش سندیت دارد و اصولا در هر موردی با یک ادراک روشن و بین عقلی (اعم از بدیهی یا نظری نزدیک به بدیهی) مواجه باشیم، آن ادراک از منظر شرع و دین حجیت دارد و دعوی اساسی کلام عقلی شیعه با فلسفه یونانی و محصولات مشائی و صدرایی آن این است که این فلسفه مبتنی بر مبانی بدیهی و قطعی عقلی نیست و صرفا ادعای عقلانیت دارد.

در ارتباط با حجیت عقل دو مطلب باید توضیح داده شود. یکی این که ملاک مهم عقلی بودن یک گزاره و قضیه این است که یا در دایره بدیهیات است که عموم عقلا بر آن مهر تایید و تصدیق می زنند مثل امتناع اجتماع نقیضین یا در دایره قضایای غیر بدیهی و نظری است که عموم عقلا اگر در مقدمات فهم آن تامل و تفکر کنند، آن را تصدیق می کنند مانند بسیاری از قضایای ریاضی و هندسی و یا مثلا امتناع دور و تسلسل. البته هم در مورد بدیهیات و هم در مورد نظریات نزدیک به بدیهیات ممکن است کسانی از سر سفسطه گری به انکار قضیه ای عقلی بپردازند که این امر خللی در عقلانی بودن آنها ایجاد نمی کند. این تقریر از ملاک عقلانی بودن قضایا را مرحوم آقای طباطبایی و برخی دیگر از اهالی فلسفه در نوشته هایشان دارند اما مساله دقیقا در همین جاست که بسیاری از قضایای فلسفی از این قبیل نیستند و فقط عده ای ادعای عقلانی بودن آن را دارند در حالی که حتی در بین خود فلاسفه معرکه آرا و اشکالات و رد و ابرامهای فراوان هستند. مسائلی چون اصالت وجود یا ماهیت و وحدت وجود در زمره چنین مسائل جدلی ای هستند که عموم عقلا و حتی عموم فلاسفه بر آن وفاق ندارند.

نکته دیگر در ارتباط با حجیت عقل این است که وقتی سخن از عقلی بودن یک قضیه و گزاره و یا یک علم می کنیم بدان معنا نیست انسانها بدون مراجعه به معلم بتوانند آن را دریابند و نیاز به معلم داشتن هم آن را از دایره عقلی بودن خارج نمی کند. علم هندسه و ریاضی دقیقا این چنین است که علی رغم عقلی بودن هرگز کسی بدون معلم نمی تواند قضایای هندسی و ریاضی را دریابد. در مسائل کلامی نیز از جمله مباحث خداشناسی این چنین است که علی رغم عقلی بودن آنها ما برای دریافت صحیح آنها نیاز به معلم داریم و ما می گوئیم معلم حقیقی آنها اهل بیت (ع) هستند که در صورت مراجعه به آموزه های عقلانی آنها در باب توحید به فهم صحیح مساله نائل خواهیم شد اما در اینجا فلاسفه مسلمان به جای مراجعه به این معلمان معصوم و الهی به معلمان یونانی مانند ارسطو و افلاطون و افلوپین مراجعه کرده اند و در گردابی از خطاهای فاحش گرفتار شده اند.

آیا آنها که موافق فلسفه و یا حکمت متعالیه هستند، به دنبال قرآن و اهل بیت نیستند؟

بدون شک عموم آنها نیز در پی تبعیت از قرآن و اهل بیت (ع) هستند و باورشان این است که فلسفه مورد نظرشان متخذ از قرآن و اهل بیت است همان طور که ملاصدرا می گوید: نابود باد فلسفه ای که مطالبش مخالف کتاب و سنت است اما نظر مخالفان این است که علی رغم نیت صادقانه این افراد، ما انطباق فلسفه و حکمت متعالیه را با مبانی قرآن و اهل بیت قبول نداریم و آن را قویا قابل بحث و نقد می دانیم. اساسا به نظر من عموم علمای اهل فلسفه شیعه دو حیث دارند یکی حیث عقیدتی و عملی که مبتنی بر آموزه های قرآن و اهل بیت است و دیگری حیث درس و مدرسه ای که آمیخته به مبانی فلسفی است و قابل نقد و رد. از نظر بنده هیچ یک از این علما به معنای واقعی کلمه فیلسوف یا عارف اصطلاحی که همان تصوف است، نیستند.

مباحث شما در خصوص تجدد و مدرنیته چه نسبتی با مباحث انتقادی شما در مورد فلسفه دارد؟

اشکال اساسی مدرنیته این است که در آن ما با یک خودبنیادی معرفتی و نظری مواجهیم. انسان مدرن خودش را بی نیاز از وحی و تعالیم عالی وحیانی و معلمان آسمانی می داند و فکر می کند با اندیشه مستقل خود می تواند در مقام نظر و عمل مسیری درست را بیپیماید. در حالی که ما با مراجعه به آیات و روایات در می یابیم که انسانها حتی در تمشیت امور معیشتی خود وامدار تعالیم انبیاء هستند. فلسفه نیز از این جهت عین مدرنیته است. یعنی ما در فلسفه هم با این تلقی مواجه هستیم که آدمی با اندیشه مستقل خود می تواند به ادراک حقایق عالم در بعد نظر و عمل دست پیدا کند و شاید به همین دلیل بوده است که عده ای مدرنیته را زابیده فلسفه یونان می دانند.

به نظر شما کدامیک از این دو مبحث (نقد مدرنیته و نقد فلسفه) اهمیت بیشتری دارند؟

هر دو مهم هستند. نقد فلسفه مربوط به مسائل اعتقادی ما است که بنیاد ایمان ما است و نقد مدرنیته هم در دو بعد نظری و عملی نتایج مهمی در بردارد.

ما معتقدیم بسیاری از ریزش های اعتقادی در دوران جدید محصول عدم فهم درست مدرنیته و تجدد است. معمولاً این سوال پیش می آید که چرا آنها که کافر بودند پیشرفت کردند ولی ما که مسلمانیم پیشرفت نداشتیم. حرف ما این است که در صورت فهم درست بنیان های نظری مدرنیته و نتایج عینی و عملی آن، صورت مسئله ای که سید جمال مطرح کرده تحت عنوان پیشرفتگی غرب و عقب ماندگی شرق از اساس غلط خواهد بود. چه کسی گفته آنچه که غرب به آن رسیده پیشرفت به معنای کمال است؟ تمدنی که بحرانهای عدیده مادی و معنوی ظرف چند قرن بر بشریت تحمیل کرده است و بحران زیست محیطی آن اساس حیات گیاهی و جانوری و انسانی را برای یکی دو قرن آینده به چالش گرفته است، با کدام عقل و شرع می تواند قابل دفاع باشد؟

در نظام رسانه ای یا در نظام تعلیم و تربیت ما نقد غرب و مدرنیته چه جایگاهی دارد؟

غربی ها طی چند قرن اخیر مفصل دنبال شرق شناسی بوده و هستند، حالا یا به دلیل ضرورت چپاول و استعمار یا به هر دلیل دیگر. اما ما دو واحد غرب شناسی در حوزه و یا دانشگاه نداریم. در حالی که منابع بسیاری در نقد مدرنیته در خود غرب در قالب کتاب و مقاله و فیلم وجود دارد که می تواند بخش قابل توجهی از خلا کنونی فکری و فرهنگی جامعه و نسل جوان را پر کند.

غرب شناسی درست و عمیق نسل جوان ما را در برابر بسیاری از انحرافهای فکری و عقیدتی بیمه خواهد کرد و باید هر چه زودتر در فکر پر کردن خلا مباحث غرب شناسی در رسانه ها و نظام آموزشی کشور باشیم. به نظر من حتی حوزه های علمیه می توانند یک رشته تخصصی غرب شناسی برای طلاب دایر کنند.

آقای نصیری! عده ای معتقدند دیدگاه شما نسبت به مدرنیته به انفعال می انجامد؟

این به نظر من انفعال نیست بلکه نوعی واقع بینی است ضمن آن که من معتقدم شناخت سطحی ما از مدرنیته و عدم وقوف به باطن اومانیستی آن ما را به انفعال در برابر غرب بویژه در بعد نظر دچار می کند. نگاه عمیق به مدرنیته ما را از انفعال نظری در برابر غرب نجات می دهد و اعتماد به نفس از دست رفته بسیاری از ماها را در برابر غرب برمی گرداند.